



مسئولیت متن و شکل بدوش نویسنده مضمون میباشد، عقیده نویسنده لزوماً نظر افغان جرمن آنلاين نمی باشد.



۲۰۲۰/۰۵/۰۸



عزیز الله کهگدای

یادداشتهای حافظ نور محمد کهگدای

قسمت ۴۴

از الهامات صائب:

ما جمعیت پریشان حال روز جمعه ۱۸ اسد ۱۳۳۵ ش در قرغه بجای حسن جان دعوت بودیم، بآنکه باغچه باصفای خوش آب و هوا، چمن ها سبزه و خرمن گل بود، اما از جهاتی چند جمعیت خاطر دست نداد و صحبت های بیدل خوانی آنقدر که دل میخواست جذاب و گیرا نشد.

اول: میزبان گرمی از هجوم رفت و آمد مهمانان بیصلا و ۹۹۶۷ تماشاگران دیده در موقع نیافتند که از جان و دل بحال مخلصان بیدل پرداخته بتواند.

دوم: یکی دوغزلیکه از صفحات ۱۸۷ و ۲۸۵ کلیات میرزا صاحب بیدل خوانده شد، در آن هم دوفرد ذیل از جهت غلطی های طباعتی درست معنی نشد و هر چند توجیه و تاویل میگردید معانی آن ذهن نشین نشده بالاخره موکول به نسخه های قلمی گردید:

بی دلیلیست که ای هرزه درایان طلب بال و پر ریختن ناله شکر می بندد فرد - ص ۱۸۷
کباب یک نگاهم بود اجزای من بیدل برنگ شمع از سرتا بیای خویشتن گشتم فرد - ص ۲۸۵

سوم: آقای عامل هم که درین روزها به بسیار نرادی شطرنج هوس می بازد و نو نو درمارش لشکرهای شطرنج خود را ضابط پیاده می شمارد، مانند شطرنجی های کهنه بساط خود را گسترده از کشت های بی حاصل در هرچال مثل اسپ شاهین میکشید و مانند فیل میل میکرد.

بدین صورت مهمانان، حاضران و تماشاچیان سه مجلس تشکیل داده و مانند چارطبع مخالف درچنین گلستان دلکشا از هم دیگر خار میخورند، خلاصه بهمین تشنت خاطر آفتاب بزدی رسید و روز ما هم بشام کشید، من به تلافی این مجلس از دوستان عهد گرفتم که به جمعه آینده بجای ما تشریف بیاورند تا در آنجا دور از حوادث روزگار بررغم اغیار و بیاد دلدار از اشعار بیدل بخوانیم و به سیرعالم بیدل بپردازیم. در منتصف هفته ملتفت شدم که روز جمعه آینده ۲۵ اسد و مصادف به دهم محرم است. لهذا رفته نتوانستن بالای قبور، و شرعاً بحال عادی گذراندن این روز و تشویش اینکه مدعویین بخاطر روز عاشورا تشریف نخوانند آورد. هریک بر من مثل ماتم بوده و بهمین سبب تا ۱۰ محرم بغم و الم و ماتم گذشتاندم، مگر به فضل خداوند در روز موعود دوستان من تشریف آوردند. و صحبت ها در هر باب بحضور جناب بیتاب صاحب بهمان آب و تاب درگرفت و در شرح ابیات مشکله معنیابی ها صورت بست و نخست دو فردیکه در دعوت قرغه حل نشده بود در نسخه های قلمی جستجو گردید و معلوم شد که واقعاً بنابر غلطی های طباعتی عوض « نی - بی » و بجای « یک نگاه گرم » به « یک نگاهم » بطبع رفته و گویا آن دوفرد اصلاً چنین باید طبع میشد:

نی دلیلیست که ای هرزه درایان طلب بال و پر ریختن ناله شکر می بندد
کباب یک نگاه گرم بود اجزای من بیدل برنگ شمع از سرتا بیای خویشتن گشتم

اما باز هم آنچه مرا آرام نه میداشت موضوع عاشورا بود که آیا درچنین روز روا خواهد بود که ولو از قول عرفا هم باشد غزل خوانی نمایم و درحالیکه ازین عالم و از اهل همین عالمیم متأثرنباشیم. درعین این خلجان و اختلاجات باطنی کلیات قلمی میرزا صائب اصفهانی را کشودم تا از ردیف میم کدام غزلی خوانده خود و مجلس را مصروف سازم، اتفاقاً این غزل برآمد:

ما ز اهل عالمیم اما ز عالم فارغیم از غم و شادی و نوروز و محرم فارغیم

دیگران بخاطری که درین غزل اسم فارغ یادشده روح مولانا صائب را متوجه فارغ و فارغ را مخاطب صائب دانسته واه واه گفتند اما من ازین مطلع غرا تذکر محرم و فارغ بودن از آن را برای تسکین خاطر فاتر فال نیک و الهام گرفتم

بسم الله خیرالاسما:

شام ۲۲ حمل ۱۳۳۷ش مقارن ساعت ۶ و ۳۷ دقیقه توپ افطاری رمضان را نواخت در این لحظه در حالی که حضری از نعمای الهی حاضر و بساط افطار بسوی اشتها ناظر بود بر من احوالی رخ داد که عقل و حواس پریشان و قوه اراده ام پاشان گردید . تنبیه صدای وجدان گذشته ها را بیادم آورد و هر ورقی از کتاب عمر تلف کرده مرا در بحر عرق غطه داد . بدین صورت در لحظاتی اول بخود فرو رفتم اما در لمحات بعد فی الجمله جمیعتی دست در بهم داده ، سری از گریبان فرورفتگی بدر آوردم و با دقت کامل کلیات حضرت بیدل را که در پهلویم بود بطریق تفاعل کشودم ، اتفاقاً صفحه ۳۰ محیط اعظم برآمد که در آن چنین خوانده میشد :

در آئینه عالم رنگ و بو نه باشد نمودار جز رنگ و بو
چو نظاره خیر و شرمی کنی به نیک و بد خود نظر می کنی
مخور عشوه هر کس و نا کسی تو گز نیستی، نیست این جا کسی
مکن صید غیر از کمینگاه خویش در آن کوش تا گردی آگاه خویش
عبث محو اندیشه مبهمی بخود گز رسی صاحب عالمی
برون از خود ایمرد غافل مران خدا را دمی خویشرا خویش دان

که یک لحظه با خویش پرداختن

توان کار هر دو جهان ساختن

بهر صورت این ابیات عالی هر معنی که داشته باشد و یا داشته خواهد بود ، اما من از خواندن آن احساس آرامی نموده و تسکین قلبی یافتم .

از الهامات حضرت بیدل و سردار نصرالله خان

ارادت و اخلاص سردار نصرالله خان نائب السلطنه مرحوم به کلام سراپا الهام حضرت بیدل رحیم الله و مجامع که به حضورشان از شعرای صاحب دل مردف و مرتب میشد ولو که فعلاً همه آنها غائب اند در نزد مخاطب و متکلم این مجلس معروف و معلوم است . اما تأسف ما ا زان است که کسی یافت نمی شود تا خاطرات یا لطائف و ظرائف صحبت ایشان را بما بازگوید و به یادآوری از لطف طبع و سخن دانی آن به سخنوران نامی مجلس ما را که پیرو افکار عالی آنهایم ، رونق و سرور بخشند .

تنها از آن باغ و بهار برباد رفته فارغ نام یک بلبل دل شکسته بال و پر بسته باقی مانده که در این خزان عمر از گریه برباد رفته گان یکدم فارغ نمیشود و بدست شکنجه روزگار حال ندارد که از آن ماضی قریب بقسم جمله معترضه هم بیان کرده بتواند تا چه رسد به انشای کدام خیر از زمانه های بعید و عصر پیشین مع الوصف آقای فارغ اگر خویشتن را از آن کلیات شعرا بیخبر هم پندارد نزد ما از افراد واقف و یادگار همان مجلس بوده و غنیمت روزگار هستند ، چه با همه فراموش کاری و حواس پریشان گاهگاهی از آن جمعیت یاد می کنند و از خاطرات آن مجامع بخاطر ما بیان میفرمایند از آن جمله در ۹ سنبله ۱۳۲۹ش در قلعه سرخ واقع گلباغ دعوت آقای عثمان جان پسر رشید سید محمد حسن خان معین سابق مالیه بودیم و آقای فارغ فرمودند : روزی در مجلس ادبی سردار مرحوم نصرالله خان پسر امیر عبدالرحمن خان، بیدل خوانان مجمع ادبی ساخته و محفل طربی پرداخته بودند که دفعتاً « ملا بادل » یعنی همان متشاعر جاهل و معارض حضرت بیدل با دیوان مملو از اشعار جفنگ و ادعای کهنه لنگ ، مانند سنگ تفرقه بر شیشه دلهای هم آهنگ آمد . بارسیدن این ملا بادل دبنگ و قواره پر از ریو و رنگ ، قافیه همه تنگ گشته ، صحبت های همدلی و سیر عوالم بیدلی بر هم خورد و مجلس از جد به هزل کشید و در این وقت از کلیات قلمی که به دست مطالعه بود فالی گرفتند و اتفاقاً فرد ذیل برآمد :

پیر گردیدی دگر بادل گران جانی مکن

پنبه ات تا چند خواهد بر سر مینا نشست

پایان